

ساختار اقتدارگرا و گسست در پارادایم ملت‌سازی (ایران عصر محمدرضا شاه: ۱۳۵۷-۱۳۲۰)

کامران لطفی^۱
مسعود اخوان کاظمی^{۲*}
سید شمس‌الدین صادقی^۳

چکیده

هدف: محمدرضا شاه به تبعیت از حکومت پدرش، تلاش نمود تا از طریق لایه‌های سیاسی و با تمسک به عظمت و شکوه گذشته ایران، فرآیند ناتمام ملت‌سازی را دنبال کند؛ اما او در حقیقت ملی‌گرایی را به ایدئولوژی رسمی دولتی برای جلب نظر مردم و بازنمایی ایده شاهی ایران باستان بدل نمود و بدین ترتیب نتوانست این فرآیند را به سرانجام برساند. با این توصیف، هدف این پژوهش طرح پرسش اساسی تحت این عنوان است که چرا سیاست‌های ملت‌سازی، در ایران عصر محمدرضا شاه ناقص و ناتمام ماند؟ در پاسخ، این فرضیه مطرح می‌شود که: شکل‌گیری ساختار اقتدارگرا و آمرانه سیاسی، سبب گسست در پارادایم ملت‌سازی شده و روند نضج آن را به انحراف کشانید.

روش‌شناسی پژوهش: روش این تحقیق، توصیفی است و با بهره‌گیری از ابزار گردآوری داده‌ها مبتنی بر داده‌های کتابخانه‌ای و اسنادی، انجام شده است؛ رویکرد نظری جهت تبیین مسأله تحقیق نیز، نظریه ملت‌سازی کارل دوپیج می‌باشد.

یافته‌ها: یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که حکومت پهلوی دوم در زمینه ملت‌سازی بی‌توجهی به جوانب سیاسی و اجتماعی رویکردهای ملت‌سازی، اموری نظیر تقویت زبان بیگانه به جای زبان رسمی کشور، انسداد در کانال‌های ارتباطی در سطوح مختلف جامعه، مخالفت با ایجاد عرصه عمومی و تقویت جامعه مدنی، مخالفت با تکثرگرایی قومیتی، که مستظهر به یک نظام اقتدارگرا بود، را به‌عنوان رویه اصلی خود قرار داده بود. **نتیجه‌گیری:** تأمل در شاخص‌های ملت‌سازی در برهه زمانی حکومت پهلوی دوم، بیانگر آن است که این امر با بن‌بست و چالش‌های فراوانی مواجهه شده و شاه در انجام رسالت تاریخی خود ناکام شده است.

کلیدواژه‌ها: فرآیند ملت‌سازی، محمدرضا شاه، نظام اقتدارگرا، ایدئولوژی باستانی، گردش نخبگان.

Email: klotfei@yahoo.com

Email: mak392@yahoo.com

Email: sh.sadeghi1971@gmail.com

۱- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی

۲- دانشیار علوم سیاسی دانشگاه رازی (نویسنده مسئول)

۳- دانشیار علوم سیاسی دانشگاه رازی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۷

مقدمه

سیاست‌های ملت‌سازی در هر کشوری به تناسب مقدمات و محذورات آن‌جا پیگیری و اتخاذ می‌شود. در همین راستا، بایستی اذعان نمود که ایران نیز یکی از کشورهایی است که به‌رغم آن‌که مفهوم ملت در آن دارای بنیان‌های تاریخی است و پیشینه‌ای دیرینه دارد، سیر پر فراز و نشیبی را در مسیر تکوین خود گذرانده است. وضعیت ایران دوره پیش از اسلام به‌ویژه در سلسله هخامنشیان و ساسانیان گویای آن است که ایران در این دوره دارای ویژگی‌هایی خاص از مفهوم ملت بوده است. حتی بعد از ورود اسلام به ایران، تعیین هویت ایرانی نیز در راستای تکوین یک هویت ملی مبتنی بر اسلام بازتعریف شد و تداوم یافت (مجتهدزاده، ۲۰۰۷: ۲۲).

در یک سده اخیر، یعنی پس از سقوط حکومت رضاشاه، در نتیجه بحران‌های داخلی نظیر نابسامان‌های اقتصادی، شکاف بین دولت و ملت، نارضایتی مردم از رژیم، استبداد و خودکامگی و نیز فشارهای خارجی از جمله تهاجم بیگانگان و اشغال نظامی متفقین، در نهایت محمدرضا شاه از دودمان پهلوی توانست سلطنت و قدرت خود را در کوران این حوادث سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران معاصر تثبیت نماید. حکومت جدید محمدرضا پهلوی که حدود سی و هفت سال را در بر می‌گیرد، تمرکزگرا بود و با توزیع قدرت و مشارکت گروه‌ها سازگار نبود. ساخت قدرت سیاسی یک جانبه و عمودی بود و شاه به‌عنوان شخص اول مملکت و عنصر اصلی در ساختار اجتماعی و سیاسی نوعی نظام اقتدارگرا را رقم زد که نقشی تعیین کننده در تحولات سیاسی، اجتماعی ایفا می‌کرد. شاه در مرکز ثقل قدرت قرار داشت از هر نوع مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌گویی در برابر ملت و گروه‌های سیاسی و اجتماعی امتناع می‌ورزید.

در این برهه زمانی حتی شاهد تمرکز تدریجی قدرت با تغییر بیش از اندازه نیروها و نخبگان سیاسی هستیم (کاتوزیان، ۱۹۸۹: ۲۴۰)؛ تا جایی که با شکل‌گیری این ساختار اقتدارگرا، محمدرضا شاه در امتداد حکومت پهلوی اول، سعی نمود تا پروژه ملت‌سازی را از سر گیرد. اما آن‌چه وی آن را تحت عنوان ملت دنبال می‌کرد، صرفاً باسازی تشریفاتی برخی از ویژگی‌ها و عناصر باستانی و نمایشی از تاریخی ایران کهن در قالب فرهنگی غیرمولد همچون موزه‌ها و برپایی یکسری جشن‌ها بود؛ در واقع، از زمان آغاز سلسله پهلوی دوم نوعی ایدئولوژی ناسیونالیسم مبتنی بر فرهنگ محافظه‌کار و باستان‌گرا که در مواقعی به ملی‌گرایی لیبرال متمایل گردید، توسعه یافت و در مصاف با ایدئولوژی اسلامی قرار گرفت. بر همین اساس مسئله اصلی این پژوهش آن است که چرا سیاست‌های ملت‌سازی، در ایران عصر محمدرضا شاه ناقص و ناتمام ماند؟ در همین راستا تلاش می‌شود که بر اساس مراحل چندگانه و شاخص‌های نظریه کارل دویچ، به تبیین و تجزیه و تحلیل مسأله تحقیق بپردازیم.

پیشینه پژوهش

در رابطه با پیشینه و ادبیات پژوهش، می‌توان به آثاری که کمابیش در زبان فارسی مرتبط با موضوع حاضر می‌باشند، اشاره کرد که هر کدام از منظری خاص به مقوله ملت و ملت‌سازی در ایران نگریسته‌اند؛ اما هیچ‌کدام آنها به صورت دقیق، روشمند، منظم و بر مبنای یک مدل نظری متناسب، روند ملت‌سازی در ایران را مورد مذاقه و تجزیه و تحلیل قرار نداده‌اند. در حالی که، مقاله حاضر، زاویای جدیدی را با دیدگاهی نوین و خلاقانه نسبت به جنبه‌های مغفول فرآیند ملت‌سازی در ایران، ارائه می‌نماید و آن را مورد آسیب‌شناسی قرار می‌دهد. هر چند، در ارتباط با موضوع، سه نوع آثار وجود دارند: دسته اول پژوهش‌هایی که با رویکرد تاریخی به مقوله ملت نگریسته‌اند، به عنوان مثال، حسین اکبری در مقاله‌ای با عنوان: «مطالعه تاریخی فرآیند شکل‌گیری ملت در ایران با تأکید بر نقش دولت»، به منظور فهم رابطه بین دولت و ملت در ایران به بررسی فرآیند شکل‌گیری ملت در ایران طی دوره‌های تاریخی مختلف تا پیش از وقوع انقلاب اسلامی و نقش دولت در این فرآیند پرداخته است (اکبری، ۲۰۱۶). محمد توکلی طرقي نیز، در کتابی با عنوان: «تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ»، به بررسی تعاملات هویت ایرانی با هویت‌هایی که ایرانیان به خوبی با آن ارتباط داشته‌اند، پرداخته است و مراحل مختلف تاریخ و برخوردها و تأثیرگذاری این هویت‌ها را با یکدیگر مورد بررسی دقیق قرار داده است (توکلی طرقي، ۲۰۱۱). سیدآیت‌الله میرزایی هم در کتابی با عنوان: «ناسیونالیسم و مدرنیته سیاسی در مشروطه ایرانی»، معتقد است که مقوله ملت و ناسیونالیسم به رغم اهمیتش در فرآیند مدرنیته سیاسی، کمتر مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است (میرزایی، ۲۰۱۵).

دسته دوم، آثاری که موضوع ملت‌سازی را در ارتباط با نقش دولت، تجزیه و تحلیل نموده‌اند، که عبارتند از: علی کریمی و مهدی رهبری کریمی و رهبری در مقاله‌ای با عنوان: «مقایسه سیاست ملت‌سازی جمهوری اسلامی ایران در دوران سازندگی و اصلاحات (۱۳۸۴-۱۳۶۸)»، به دنبال طرح این مسئله هستند تا سیاست‌ها و تصمیماتی که در جهت برنامه‌های ملت‌سازی در جمهوری اسلامی ایران یعنی در دو دوره سازندگی و اصلاحات گرفته شده است، مورد شناسایی و بررسی قرار دهند (کریمی و رهبری، ۲۰۱۱). پرویز دلیرپور نیز، در مقاله‌ای با عنوان «بحران‌های دولت - ملت‌سازی و استراتژی‌های توسعه در ایران» معتقد است که پیش‌شرط‌های اجتماعی و اقتصادی و هم‌رأیی در اندیشه و تفکر جهت رسیدن به نهادهای اجتماعی و فرهنگی و میزانی از انسجام، لازم و ضروری است (دلیرپور، ۲۰۰۵). و حمیدرضا جلائی‌پور هم، در مقاله‌ای با عنوان «جامعه و دولت معاصر در ایران: تمهیدی نظری برای تکوین ملت- دولت در ایران» به دنبال بررسی پدیده ملت- دولت در عرصه عمومی ایران از بُعد مجموعه‌های نهادی جوامع نوسازی شده و مدرن است، می‌باشد (جلائی‌پور، ۲۰۰۹).

دسته سوم، پژوهش‌هایی هستند که ملت‌سازی را تنها از یک زاویه نظری صرف، کانون تحلیل خود قرار داده‌اند؛ برای مثال، فرهاد نصرتی‌نژاد در مقاله‌ای با عنوان: «ارائه چارچوبی بدیل برای ارزیابی تکوین ملت- دولت»، معتقد است که مقوله ملت از جمله موضوعاتی است که کمتر مورد توجه محققان قرار

گرفته است و تلاش می‌کند تا به کندوکاو در خصوص وضعیت ملت - دولت در ایران معاصر بپردازد (نصرتی‌نژاد، ۲۰۱۲). غزاله طاهری‌عطارد نیز، در مقاله‌ای با عنوان «طراحی و تبیین الگوی ملت‌سازی پایدار» به بررسی این مسئله می‌پردازد که چه عوامل و الزاماتی موجب می‌گردد که ملتی واحد و خردمند، شکل گیرد و تداوم یابد (طاهری‌عطارد، ۲۰۱۴). در نهایت، ضیاء‌ابراهیمی هم در کتابی با عنوان «ناسیونالیسم ایرانی، نژاد و سیاست بی‌جاسازی» به بررسی ریشه‌ها و ویژگی‌های نوع خاصی از ناسیونالیسم ایرانی پرداخته است. وی این پدیده را «ناسیونالیسم بی‌جاساز» نامیده است؛ چرا که ناسیونالیسم بی‌جاساز، مهم‌ترین شکل ناسیونالیسم در ایران است، برجسته می‌باشند (ضیاء‌ابراهیمی، ۲۰۱۸). لازم به ذکر است که این پژوهش‌ها، عمدتاً با یک نگاه تاریخی و توصیفی مقوله ملت را مورد بررسی قرار می‌دهند و فاقد یک چارچوب نظری منطقی و مشخص هستند.

چارچوب نظری: رویکرد ملت‌سازی کارل دویچ

واژه ملت به گروهی از انسان‌ها اطلاق می‌شود که دارای سرزمین خاص، فرهنگ و زبان مشترک و تاریخ خود هستند اما دارای نهاد سیاسی دولت می‌باشند و از شناسایی بین‌المللی هم برخوردارند. آنچه که یک گروه انسانی را به‌عنوان ملت در می‌آورد، عناصر گوناگون و دیرپایی چون تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، سرزمین واحد برخوردار از مرزهای شناخته شده توسط دیگر واحدها، زبان مشترک و مهم‌تر از همه نهاد سیاسی اداره کننده آن سرزمین است (احمدی، ۲۰۱۱: ۷۸). اما ملت‌سازی توصیف کننده همگرایی و انسجام گسترده میان دولت و جامعه و نیز توسعه و بسط یک هویت ملی مشترک است. این مفهوم با گذشت زمان و در خلال فراگردهای نظریه‌پردازی دستخوش تغییر شد و صاحب نظران گوناگونی در مباحث خود با تأکید بر ابعاد چندگانه‌ی آن، این فراگرد را مورد تأملات نظری خویش قرار داده‌اند. از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این عرصه می‌توان به کارل دویچ^۱ و چارلز تیلی^۲ اشاره نمود (کلست^۳، ۲۰۱۷: ۱؛ ریمر^۴، ۲۰۰۵: ۳۷۵-۳۷۶). کارل دویچ، چهار شاخص کلیدی را در یکپارچگی ملی دخیل می‌داند که مبنای تشکیل ملت‌ها و کشورها را فراهم می‌سازند و به شرح زیر هستند:

یکپارچگی در حوزه امور بروکراتیک (دولت)

دولت مدرن نسبت به دولت‌های قبلی وظایف بیشتری بر عهده دارد و در اغلب امور مربوط به شهروندان مداخله می‌کند. در گذشته حکومت‌ها توجه چندانی به افراد تابع خود نداشتند اما دولت مدرن نسبت به سرنوشت شهروندانش احساس مسئولیت می‌کند و خدمات وسیعی انجام می‌دهد. از ویژگی‌های این دولت در حوزه اداری، جدایی مناصب از اشخاص است به شکلی که اشخاص از بین می‌روند اما مناصب پابرجا

1. Karl Deutsch
2. Charles Tilli
3. kolsat
4. Rimmer

هستند. این در حالی است که در دولت‌های سنتی و پیشامدرن، منصب، وابستگی خاصی به شخص داشت و از فرد تبعیت می‌نمود. کنش‌های دولت معمولاً در جهت اتحاد مردم پیش می‌رود؛ به‌نظر دویچ، وحدت مردم باعث افزایش قدرت عمل دولت می‌گردد و به‌همین دلیل دولت سعی در متحد نمودن مردم تابع خود دارد. به‌عقیده وی دولت قوی مردم را یکنواخت می‌سازد و مردم متحد و یکنواخت دولت را قوی می‌سازند. بنابراین از اتحاد و انسجام دولت و مردم، ملت شکل می‌گیرد و ملت نیز عبارت است از مردمی که دارای دولت هستند (دویچ، ۱۹۹۸: ۱۵).

یکسان سازی زبان‌ها

زبان یکی از عناصر مهم تکوین ملت‌ها است و در واقع با نحوه درک و تجربه جهانی ارتباط خیلی نزدیکی دارد. برای مثال، دامنه و ساختار واژگانی که به کار می‌بریم بیانگر توانایی ما در توصیف تجربیات ما است. به‌علاوه، این واژگان معنای خود را از یک جامعه معنایی می‌گیرند که شبکه‌ای از هم‌زبانان است و از زمانی که صحبت کردن را می‌آموزیم، وارد آن می‌شویم. از این منظر، معنای کلمات ضرورتاً کل‌گرایانه و متکی بر جامعه است و این جامعه الزاماً یک جامعه ملی است. از این‌رو، زبان تجسم تجربه جمعی ملت است و نقش مهمی در انتقال هویت ملی ایفا می‌کند. در روند تکوین هویت ملی ممکن است که مردم با یک زبان مشترک شروع کنند و آن را در سراسر دوره زندگی خود حفظ نمایند. اکنون بسیار واضح است که چرا تمامی توصیفات رایج در مورد ملت، به‌عنوان اجتماعی از فرهنگ‌ها یا منش، یا خاطرات، یا تاریخ گذشته استثناء‌پذیر هستند (دویچ، ۱۹۹۸: ۹).

انسجام فرهنگی و وحدت قبایل

معمولاً این نوع یکپارچگی هنگامی پدید می‌آید که نوعی همبستگی وجود داشته باشد. فرآیند یکپارچگی قبیله‌ها، ناشی از بسط و گسترش حس خویشاوندی و قبیله‌ای به‌تمام مردم و فرهنگ‌ها می‌باشد. کارل دویچ با مطالعه شکل‌گیری ملت در کشورهای مختلف، تشکیل ملت را به‌دنبال یکپارچه‌سازی قبایل و فرهنگ می‌داند. او به نقش فرهنگ و عادات ارتباطی مشترک در یکپارچه‌سازی قبایل اهمیت فراوانی می‌دهد و بر این باور است که چنین اشتراکی نقش مهمی در ایجاد ملت دارد. بسیاری از جوامعی که دارای جماعت‌های چندزبانی مشترک بودند، در نهایت به‌یک ملت تبدیل شدند و از گروه‌ها و قبایل متفاوت به‌هم ملحق شدند. این مردم منسجم و متحد همانند یک سیستم یکپارچه می‌توانند وسعت یابند و نیز حتی فرهنگ به‌عنوان یک عامل وحدت بخش می‌تواند به‌یک مردم به‌عنوان ملتی یکپارچه شکل داده و حتی میان گروه‌هایی که به‌زبان‌های مختلف تکلم می‌کنند، اتحاد ایجاد نماید و ملت‌سازی را محقق سازد (دویچ، ۱۹۹۸: ۱۱).

یکپارچگی ارتباطات اجتماعی

در اثر ارتباطات اجتماعی، نوعی فضای گفتمانی مشترک شکل می‌گیرد که در آن انسان‌ها به درک مشترک معانی دست می‌یابند. در چارچوب چنین فضایی، ساکنان یک قلمرو خاص احساس وحدت

می‌کنند و خود را دارای منافع مشترک می‌پندارند. مهم‌تر این‌که، اجتماعی که تاریخ مشترکی را به‌عنوان تجربه مشترک می‌پذیرد، اجتماعی برخوردار از عادت‌های مکمل^۱ و امکانات ارتباطی است. می‌توانیم گروه بزرگی از انسان‌ها را که با این عادات مکمل و امکانات ارتباطی به هم پیوند خورده‌اند، مردم بنامیم. امکانات ارتباطی یک جامعه، نظامی به‌لحاظ اجتماعی استاندارد شده متشکل از یک زبان، تعدادی از کدهای کمکی^۲ مانند حروف الفبا، نظام‌های نوشتاری، محاسبه و غیره را در برمی‌گیرند (دویچ، ۱۹۹۸: ۱۳). در همین راستا، بایستی اشاره نمود که اعضای یک ملت با ارتباطات اجتماعی انبوه‌تری وحدت می‌یابند و با زنجیره‌ای گسست‌ناپذیر از پیوندها، هیچ‌گونه گسست جدی در هیچ حلقه‌ای از امکانات ارتباطی و جایگزینی در هیچ مرتبه آن پدید نمی‌آید و به این ترتیب، امکان بهتری برای ارتقاء از یک پایگاه اجتماعی به یک پایگاه دیگر وجود دارد (به نقل از دویچ: هاجینسون و اسمیت، ۲۰۰۹: ۵۷). بر همین اساس، این تحقیق، به دلیل قابلیت بالای این نظریه در تبیین مسأله، آن را به‌عنوان چارچوب نظری خود برگزیده است.

سیاست‌های ملت‌سازی در دوران زمامداری محمدرضا شاه

با ورود به دوران مشروطه و عصر زمامداری قاجاریان، گسترش اندیشه‌های ملی‌گرایانه بر تاریخ بسیاری از کشورها و قومیت‌ها تأثیر بسزایی برجای گذاشت. این افکار ناسیونالیستی در ایران، به دنبال برخورد ایران با غرب، شکست‌های نظامی، آشنایی ایرانیان با اندیشه‌ها و افکار اروپایی و تلاش‌های پارسیان هند شکل گرفت. ناسیونالیسم در ایران، که سه شاخصه اصلی یعنی نگاه ملیت‌گرا، میهن‌دوستانه و هویت‌گرایانه را در بر داشت، با ایده‌های روشنفکران متجددی نظیر آخوندزاده شکل گرفت (قدیمی‌قیداری، ۲۰۱۲: ۹۰). در دوران قاجار ما با نوعی جدال میان برداشت‌های مختلف از مفاهیم ملت و شاخص‌های آن در فضای گفتمانی جامعه ایران این عصر مواجه هستیم؛ چرا که در این برهه زمانی، تلقی و تفسیری چندگانه از عنصر ملت از جانب روشنفکران، علما و عامه مردم در راستای بحث بر سر غلبه تعریف درست از مفهوم ملت فعال گردید. اما عصر زمامداری حکومت پهلوی‌ها، فصل جدیدی از نحوه تکوین ملت و اتخاذ سیاست‌های ملت‌سازی آغاز شد. تحولات ایران در این دوران در بخش‌های مختلف نظیر بازسازی دولت، تحول در لباس و آموزش و پرورش، زنان و برخورد دولت با عشایر، دنبال شد. اما تغییر و تحولاتی که با روی کار آمدن رضاشاه آغاز گردید، حرکتی سطحی در راستای تکوین ملت بود و به‌بیانی دیگر، نوعی شبه‌ملت‌سازی بود که در نهایت نتوانست توفیق چندانی را به‌دست آورد. با گذار به دوره زمامداری پهلوی دوم، شاهد تداوم رویکردهای مشابه به سیاست‌های ملت‌سازی به‌سبک حکومت رضاشاهی می‌باشیم؛ به همین منظور، در زیر تلاش می‌کنیم تا به بررسی وضعیت شاخص‌های تکوین ملت و نیز تحلیل چرایی و چگونگی روند ملت‌سازی در دوره محمدرضا شاه بیشتر بپردازیم.

1. Complementary
2. Auxiliary Codes

ناسازگاری فرهنگی و ناکامی سیاست یکسان‌سازی زبانی

محمدرضا شاه تلاش نمود تا در راستای تثبیت و تحکیم قدرت و نیز یکپارچگی ملی، حکومت خود را بر اساس ایدئولوژی پهلویسم بنا نماید. ایدئولوژی پهلویسم مبتنی بر چند عنصر اساسی و مهم بود؛ اول، شبه مدرنیسم، دوم، ناسیونالیسم شاهی، سوم، شبه‌دموکراسی. شاه در وضعیتی زمامداری حکومت را به‌دست گرفت که در نتیجه اعمال اجبارآمیز و خشونت‌بار رضاشاه، اعتماد ملی به شدت تضعیف شد و نیازمند آن بود که این سرمایه اجتماعی را در جهت همپارچگی ملی مجدداً ترمیم و بازسازی نماید (آصف، ۲۰۰۵: ۵۰). در زیر، به تشریح اصول ایدئولوژی یاد شده خواهیم پرداخت.

در زمینه شبه‌مدرنیسم شاه تلاش نمود تا جهت نوسازی کشور، انقلاب سفید و اصول نوزده‌گانه آن را به‌رکن و پایه اصلی ایدئولوژی دولتی بدل نماید تا یکسان‌سازی جامعه و انتقال کشور از یک ساختار سنتی به یک جامعه پیشرفته و مدرن را محقق نماید (اکبری و بیگدلو، ۲۰۱۱: ۹). از این‌رو، شاه در راستای ایجاد نوعی پیوند میان گذشته تاریخی ایران و دنیای مدرن امروزی، جریان انقلاب سفید را مطرح نمود؛ هر چند در مسأله هویت نژادی، تلاش کرد تا از خود چهره‌ای دینی که فره ایزدی همواره پشتیبان اوست، نمایش دهد، اما در نهایت بر دو مفهوم روح میهن‌پرستی و ناسیونالیسم تأکید وافر داشت (آصف، ۲۰۰۶: ۴۰). رکن دیگر ایدئولوژی پهلویسم در راستای ایجاد یکسان‌سازی ملی، ناسیونالیسم‌شاهی بود که بن‌مایه آن بر اساس بزرگداشت و ستایش شکوه گذشته ایران بنیان گذاشته شد. چنین القا می‌شد که ایرانیان مردمانی آریایی‌نژاد بوده‌اند که یکی از بزرگترین تمدن‌ها را پایه‌گذاری کرده‌اند. هر چند این تمدن در نتیجه، پیروزی عرب‌ها، اسلام، هجوم ترکان و مغولان و بعدها نیز امپریالیسم اروپا که همگی نیروهای خارجی بوده‌اند از نظر معنوی و مادی دستخوش زوال شده است (کاتوزیان، ۲۰۰۵: ۷۳).

در رابطه با شبه‌دموکراسی نیز بایستی تأکید نمود که اگر چه سیاست این حکومت در ظاهر دموکراتیک بود، ولی در عمل، نهادهای دموکراتیک، خواست مردم را اجرا نمی‌کردند. آنچه که در عمل شاهد آن هستیم، نوعی دموکراسی شاهنشاهی است که گردآوردن همه گروه‌های قومی تحت لوای یک پرچم در درون مرزهای سرزمینی است و نیز اتحاد همه طبقات اجتماعی که برای تعالی و ترقی خویش به مبارزه برخاسته‌اند (اکبری و بیگدلو، ۲۰۱۱: ۱۸). بنابراین، تحت تأثیر ایدئولوژی سیاسی پهلویسم، محمدرضا شاه مبادرت به اقداماتی در حوزه همگن‌سازی فرهنگ ملی به‌عنوان یکی از ارکان سیاست‌های ملت‌سازی نمود و تلاش کرد تا در این راستا انسجام و وفاق ملی را تقویت نماید. به‌رغم سیستم پاتریمونیالیستی، حکومت پهلوی دوم جهت تثبیت مشروعیت خود، نسبت به تحول و یکسان‌سازی فرهنگی کشور پافشاری نمود؛ چرا که راهبرد فرهنگی محمدرضا شاه که همچنان در امتداد سیاست‌های پدرش قرار داشت، از دو منبع تجدد و نوسازی غربی نشأت گرفته بود.

در برنامه‌های فرهنگی شاه دو مؤلفه متناقض وجود داشت: از یک سو، احیای فرهنگ کهن ایرانی و تلاش همه‌جانبه در بزرگ‌نمایی آن در دوران‌های گذشته‌ی تاریخ این سرزمین و معرفی آن به‌عنوان «زیباترین بخش فرهنگ منحصراً ایرانی» و ترویج ایدئولوژی «بازگشت به خویشتن باستانی» و از سوی

دیگر اقبال شدید متولیان امور به ترویج مظاهر و ظواهر فرهنگی غربی؛ این به آن معنی بود که یکی از ارکان اصلی مملکت یعنی «شاهنشاهی گرای ایرانیان»، اینک به دست آنان با جنبه‌های ظاهری تجدید غرب ترکیب می‌شد و حاصل آن فرهنگی بود که با باورها و آرمان‌های مردم ایران تناسب چندانی نداشت (ندوشن، ۱۹۹۸: ۵).

از این منظر، محمدرضا شاه پهلوی با بهره‌گیری از ابزار قدرت مطلقه خود، به دنبال آن بود تا به واسطه زدودن اسلام و مظاهر دینی از جامعه ایران و گرتنه‌برداری از تلفیق دو الگوی فرهنگی و آموزه‌های اجتماعی و سیاسی دوران ایران باستان و تمدن و فرهنگ غربی، یکپارچگی ملی در جامعه ایرانی را با توسل به سیاست‌گذاری‌های فرهنگی مورد نظر خود، در دستورکار قرار دهد. باستان‌گرایی و توجه به گذشته با عظمت تمدن ایران، برگزاری جشن‌های دوهزار و پانصدساله سلسله‌های پادشاهی، تکریم بزرگان و مفاخر ایرانی، برپایی نهاد و موزه ایران باستان، تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی از جمله مهم‌ترین اقدامات یکسان‌سازی در حوزه فرهنگ بود.

در زمینه سیاست فرهنگی باستان‌گرایی و توجه به گذشته با عظمت تمدن ایران، تأکید محمدرضا شاه بر گسترش باستان‌گرایی حکومتی در میان آحاد مردم و تهییج احساسات ملی‌گرایانه بود. شاه همواره و به نحو مستمر، ایران باستان را در صور مختلف به‌عنوان عالی‌ترین و با عظمت‌ترین دوران حیات و تمدن بشری معرفی می‌نمود. از این‌رو، او دستور داد تا در ایام مختلف سال، دانش‌آموزان دانشسراها به نقاط تاریخی کشور سفر کنند و از آن اماکن بازدید نمایند؛ هدف شاه از این امر، آشنایی مردم با آثار ملی و باستانی در جهت شکل‌گیری وحدت ملی در ایران بود (منشادی و اسمعیل‌زادگان، ۲۰۱۹: ۱۸۷). از سویی دیگر، جشن‌های مختلفی که شاه آن را تحت عنوان «جشن‌های سلسله‌های پادشاهی» برگزار نمود شامل جشن‌های بیست‌وپنج سال سلطنت محمدرضاشاه پهلوی، جشن تاجگذاری، جشن‌های هنر شیراز، جشن‌های دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران، جشن‌های پنجاهمین سال سلطنت پهلوی همگی جشن‌هایی بود که با هدف تقویت و ترویج احساسات ملی‌گرایانه در جامعه برگزار گردید (دهقان نیری و شجاعی، ۲۰۰۷: ۵۵-۵۰).

اقدام دیگر حکومت پهلوی دوم در زمینه یکپارچگی ملی، تکریم بزرگان و مفاخر ایران باستان بود؛ چرا که مفاخر اعصار گذشته و رجوع به تاریخ تمدن‌ساز آنها، فرهنگ و باستان‌گرایی تنها کانون اتکای فرهنگ و اندیشه ایرانی‌گری بود که حکومت و نخبگان سیاسی به آن اهتمام ویژه داشتند و آن را یکی از مهم‌ترین شریان‌های حیاتی برقراری پیوند میان ملت و دولت و نیز تقویت احساس غرور ملی قلمداد می‌نمودند. از این‌رو، پرداختن به آثار فرهنگی بزرگان و افراد فرهیخته بجای مانده از تاریخ ایرانیان نظیر فردوسی طوسی و شاهکار و اثر هنری‌اش یعنی شاهنامه به‌عنوان متنی که بن‌مایه‌های بسیار مناسبی برای تبلیغ ارزش‌های ملی‌گرایانه رایج بود، نقش برجسته‌یی را در شکل‌دهی به مفهوم ملت ایفا کرد. به همین دلیل نخبگان و نظام حاکم معتقد بودند که در راستای ایجاد وحدت ملی و طراحی چارچوب‌های

هویت جدید، به هویتی ملی و جمعی نیاز دارند که می‌توان ریشه‌های آن را در تاریخ و فرهنگ باستانی ایران و آثار هنرمندانی همچون فردوسی به جهت داشتن روایت‌های حماسی از ایران باستان، پیدا نمود. آخرین تلاش حکومت پهلوی دوم، برپایی موزه‌های ملی از آثار باستانی ایران به‌مثابه یک حافظه تاریخی و تمدنی و نیز تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی در کشور بود. باستان‌شناسی ملی‌گرا با شکل‌دهی به ساخت سیاسی دولت محمدرضا شاه، نوعی از مشروعیت‌سازی برای حکومت پهلوی را به بار می‌آورد؛ چرا که احیای گذشته، بین ملت جدید و باستان ارتباطی عمیق ایجاد نمود (بیگدلو، ۲۰۱۹: ۱۰۰). مهم‌تر آن‌که، تأسیس این موزه‌ها، ترویج آثار هنری، حجاری‌ها، تشویق آثار گذشتگان و سایر آثار هنری و حفظ آثار ملی بود؛ چرا که حکومت پهلوی با تکیه بر عنصر ارزشی و همگانی کردن فرهنگ باستانی می‌توانست تولیدات فرهنگی خود را که معمولاً از آن تحت عناوینی نظیر «فرهنگ باستانی ایران» یا «فرهنگ ملی ایران» یاد می‌کرد، در درون اقشار و گروه‌های اجتماعی مختلف نهادینه سازد و از این طریق به وحدت و یکپارچگی فرهنگی مطلوب و مورد نظر خویش دست پیدا کند. در مجموع بایستی تأکید نمود که هرچند برگزاری این گونه مراسمات در راستای القای تفکرات ملی‌گرایانه و یکسان‌سازی فرهنگی بود اما در نهایت هزینه‌های زیادی را بر آحاد جامعه تحمیل نمود و موجبات نارضایتی و شکاف میان حاکمیت و ملت و ارائه الگوی تقابل با ارزش‌های اسلامی را رقم زد.

نکته مهم دیگری که بایستی بر آن تأکید نمود، آن است که بسیاری از این موزه‌ها کانالی برای قاچاق آثار باستانی ایران توسط فرانسه و آمریکا بود؛ دکتر مجد در این زمینه می‌گوید: «توجیه گروه‌های فرانسوی و آمریکایی برای تقسیم و تصاحب آثار باستانی ایران، هزینه‌های به قول خودشان عظیمی بود که در ایران پرداخت می‌کردند و در تمامی مکاتبات و مذاکراتی که صورت می‌گرفت، این موضوع از جانب طرف آمریکایی بیان می‌شد. کل هزینه‌های موزه‌های آمریکایی در ایران، حداکثر ۷۱۰ هزار دلار قلمداد شده و بابت صرف این مبلغ ناچیز، موزه‌های آمریکایی آثار باستانی ایران را تصاحب کردند» (مجد، ۲۰۰۹: ۱۰۰).

در رابطه با سیاست‌های حکومت محمدرضا شاه در خصوص مقوله یکسان‌سازی زبانی نیز بایستی اذعان نمود که این شاخص نیز بیانگر ناهمخوانی، کاستی‌ها و تضاد است. به این صورت که، در این دوره ایران، شرایط نوین جهانی و نیز ارتباطات ایرانیان با خارج از کشور سبب گردد تا تسلط زبان‌های خارجی نظیر عربی، فرانسوی، روسی، انگلیسی و نیز سایر زبان‌های بیگانه در جامعه ایرانی به اوج خود برسد؛ تا جایی که زبان انگلیسی و فرانسوی در عصر پهلوی دوم رونق افزون زیادی پیدا کرد. به علاوه این که در خاتمه جنگ جهانی دوم، نزدیکی حکومت ایران به آمریکا به‌خصوص بعد از واقعه کودتای ۲۸ مرداد و نیز گسترش فراوان ارتباطات سیاسی، اقتصادی، علمی، بازرگانی و غیره دو کشور موجب شد زبان انگلیسی مدت‌ها زبان مشترک نخبگان و متجددان ایرانی باشد. در یک روند کلی می‌توان عوامل زیر را در راستای تحولات زبانی رخ داده در راستای غلبه زبان بیگانه بر زبان فارسی ایران عصر پهلوی مؤثر دانست:

۱. **تشدید اعزام دانشجویان به خارج از کشور:** در عصر پهلوی، تعداد ایرانیانی که دانشگاه‌های امریکا را به‌عنوان ادامه تحصیل برگزیده بودند، بالغ بر ۲۳۰۰۰ نفر می‌شد.

۲. **تأسیس دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی نوین:** این سیاست در دوره پهلوی با شتابی دو چندان دنبال شد. تجلی این امر در ساخت دانشگاه‌های مختلف از جمله تهران و دانشگاه پهلوی شیراز که در آن به دو زبان فارسی و انگلیسی تدریس می‌شد.

۳. **مؤسسه‌ها و انجمن‌های فرهنگی:** در عصر حکومت محمدرضا شاه، شاهد تأسیس انجمن ایران و امریکا و شورای فرهنگی بریتانیا و نیز مؤسسه فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی هستیم که باعث رونق بیشتر زبان‌های خارجی به‌ویژه انگلیسی در ایران شد (دهم‌دهه و نعمتی‌لیمائی، ۲۰۱۶: ۹۰-۸۸). در مجموع در عصر حکومت پهلوی دوم هیچ اهتمام جدی در راستای یکپارچگی ملی در حوزه زبان، صورت نگرفت بلکه غلبه با گسترش زبان‌های بیگانه از جمله انگلیسی، روسی و آلمانی در ایران بود؛ به‌علاوه این‌که جریان پالایش زبان از الفاظ و لغات عربی یا پاک‌زبانی، ضربه بزرگی به هویت زبان فارسی زد.

تضعیف ارتباطات اجتماعی؛ برآیند خوائش میان نیروهای اجتماعی و سیاسی

یکپارچگی ملی در زمینه روابط اجتماعی در دوره پهلوی دوم هم قابل بحث و بررسی است. در اینجا، طبقات و نیروهای اجتماعی و نحوه روابط آنها در جامعه و نیز با دولت، به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند: الف) نیروهای ملی (ب) نیروهای توده‌ای (ج) نیروهای چریکی؛ که در ادامه به تشریح وضعیت هر کدام و آرمان‌ها و اهدافشان در راستای یکسان‌سازی اجتماعی و ملی می‌پردازیم. پس از سقوط رضاشاه و انتصاب فرزندش محمدرضا، در شرایط نابسامان و اشغال کشور، به‌طور طبیعی افکار و اندیشه‌های ملی‌گرایی ترویج و توسعه یافت.

در سال ۱۳۲۸ نخستین تشکیلات ملی‌گرا را با نام جبهه‌ی ملی بنیان گذاشته شد. این جبهه از گرایش‌های مختلف فکری ایجاد شد و با فعالیت‌های فکری دکتر محمد مصدق و هواداران خویش و نیز پشتیبانی جریان اسلامی به رهبری آیت‌الله کاشانی، در این زمان موفق شد نخست‌وزیری کشور را برای مدت دو سال بر عهده بگیرد و مبارزه علیه بیگانگان یعنی انگلیس برای ملی شدن نفت را به پیروزی برساند، هر چند به دلایلی همچون بی‌تدبیری و اختلافات درونی اعضا، با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دستاوردهای خود را از دست داد (نظرپور، ۲۰۰۳: ۲۷-۲۵).

مهم‌ترین تشکیلات نیروهای ملی‌گرا در قالب جبهه‌ی ملی تجلی یافته است. ملی‌گرایان هدف از تأسیس جبهه‌ی ملی تشکیل حکومت ملی از رهگذر آزادی انتخابات و افکار عمومی اعلام کردند. به‌طور کلی در جبهه‌ی ملی دو نوع رابطه وجود داشت: یکی رابطه‌ی فردی با دکتر مصدق رهبر جامعه؛ بدین معنا که برخی افراد عضو هیچ حزبی نبودند و تنها با مصدق رابطه‌ی فردی و شخصی داشتند. دوم رابطه‌ی حزبی که همان احزاب تشکیل دهنده‌ی جبهه است. اما مسئله مهم آن است که جبهه‌ی ملی اول

از ساختار جبهه‌ای بهره می‌برد و متشکل از احزابی بود که عمدتاً گرایش‌های ایدئولوژیک همسان و هماهنگی نداشتند و اعضا و رهبران این احزاب نیز با یکدیگر ناسازگار بودند.

از این‌رو، جبهه‌ی ملی نتوانست با استبداد شاهی به نحوی مؤثر و جدی مبارزه کند و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دچار نوعی فروپاشی گردید. در ادامه نیز جبهه‌ی ملی دوم در سال ۱۳۳۹ با اعلام فضای باز سیاسی تشکیل شد. رهبران جبهه امیدوار بودند تحت فشار آمریکا به شاه، دولت را در دست بگیرند و جامعه را به سوی همسان‌سازی مدنظر خود پیش ببرند. در نهایت نیروهای ملی‌گرا، به دلیل شدت جو اختناق و اختلافات درونی اعضا، نتوانستند فعالیت مفید و مثمر ثمری را داشته باشند و پروژه همگرایی ملی آنها با شکست و ناکامی مواجه گردید.

در رابطه با نیروهای توده‌ای نیز بایستی اذعان نمود که تجلی حضور آنها در جامعه در قالب تشکیل حزب توده بود. این حزب که بقایای کمونیست‌های دوران رضاشاه بودند، به رهبری تقی ارانی پیرامون مجله دنیا، سازمان تشکیلاتی خود را در سال ۱۳۲۰ بنا نهادند. نخستین کنگره حزب توده در مرداد سال ۱۳۲۳ در تهران برگزار شد و مرامنامه و برنامه حزب به تأیید نهایی رسید (الموتی، ۱۹۹۱: ۳۵۵). هر چند حزب توده به یکی از بزرگترین سازمان‌های سیاسی ایران تبدیل شد، اما وابستگی و سرسپردگی عمیق این حزب به شوروی سبب گردید تا مشکلات و موانع عمیقی در مسیر رسیدن اعضای آن به اهداف سیاسی ایجاد گردد. این امر به یک شکاف و انشعاب اساسی در درون حزب منجر گردید و با واقعه ترور نافرجام شاه در بهمن ۱۳۲۷ توسط یکی از اعضای حزب، ضربه‌ای مهلک به پیکره این تشکیلات وارد شد؛ تا جایی که فعالیت‌های حزب توده غیرقانونی و منحل اعلام شد؛ اگر چه اعضای حزب توده تلاش کردند تا با ایجاد کمیته مرکزی در کشورهای سوسیالیستی به فعالیت خود ادامه دهند (شفیعی فر و دیگران، ۲۰۱۴: ۳۴-۳۳).

آخرین نیروی اجتماعی جریان‌ساز و قابل بررسی در عصر پهلوی دوم، نیروهای چریکی تحت عنوان «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» است که در سال ۱۳۵۰ از دو گروه مجزا که پیشینه آنها به‌واسط دهه ۱۳۴۰ برمی‌گردد، به‌وجود آمد. عناصر کلیدی این دو گروه یکی بیژن جزنی دانش‌آموخته فلسفه و دیگری مسعود احمدزاده فارغ‌التحصیل رشته ریاضیات دانشگاه تهران بودند (احمدی، ۲۰۱۰: ۲۸۵). دیدگاه اعضای گروه جزنی عمدتاً از نیروهای توده‌ای بودند، تأکید بر اهمیت ایجاد سازمانی توانمند بود در حالی که نیروهای گروه احمدزاده که اکثر آنها عضو پیشین جبهه ملی بودند، به نقش توده‌های خودجوش و عملیات قهرمانانه اهمیت می‌داند (آبراهامیان، ۲۰۰۹: ۵۵۹-۵۹۸).

با توجه به چنین رویکردی، «سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران» با بهره‌گیری از تجربه سرکوب سایر جنبش‌های سیاسی توسط حکومت پهلوی دوم، به این نتیجه رسید که مبارزات مسلحانه، در درون ساختار متصلب قدرت، تنها راه برون رفت از رکود سیاسی است (وهاب‌زاده، ۲۰۱۰: ۱۰). اما در نهایت، دست‌کم گرفتن ماشین سرکوب حکومت توسط چریک‌ها یک خطای استراتژیک بود و مانع پیش‌بینی صحیح از وضعیت جامعه و حاکمیت گردید، به این دلیل که جامعه ایران در عین این‌که در انسداد بود،

ولی آمادگی لازم را برای پذیرش تکیه بر سلاح و مبارزه عملی و چریکی نداشت. همچنین ضعف رهبری و سازماندهی نامناسب نیز یکی دیگر از عوامل شکست جنبش بود (شعاعیان و شاکری، ۲۰۰۹: ۹۰). با سیری کوتاه در روابط و مناسبات گروه‌های اجتماعی یاد شده دوره پهلوی دوم، متوجه خواهیم شد که شبکه سنتی ارتباطات بر فضای کلی جامعه حاکم بوده است؛ چرا که، در مدار روابط دولت و ملت اختلال ایجاد شده بود، یعنی از یکسو، جامعه و نیروهای اجتماعی از استبداد رنج می‌بردند و از جانی دیگر، فرهنگ عمومی با تمایل به مذهب و سنت‌ها، خود را بازنمایی نموده و تداوم می‌یافت. به همین علت، همواره با امواج مدرنیسم تحمیلی تهدید شده و مواجه بود (امامی، ۲۰۱۰: ۳۵). در دوره پهلوی دوم، مقامات دولتی و نمایندگان مردم نیز رابطه‌ای یک‌سویه و یک‌جانبه با جامعه و نیروهای اجتماعی داشتند؛ چرا که دولت تمام امکانات مادی که عمدتاً شامل درآمدهای نفتی بود، تصاحب نموده و از نظر سیاسی نیز دیوانسالاری قدرتمند، عدم تکوین جامعه مدنی، وابستگی خارجی، وجود احزاب دولتی و عدم وجود جناح اپوزیسیون قوی داخلی تا انتهای حکومت، همسو و تابع بودن دولت‌های پس از کودتا و احساس خطر گروه‌های اجتماعی از قدرت محمدرضا شاه، او را به فعال مایشاء تبدیل نموده بود. از این‌رو، دولت تنها بازیگر مهم و نیرومند در تمام ابعاد جامعه بود و همه کنشگران اجتماعی به دولت و بخصوص نهاد شاهی وابسته بودند (کریمی‌مله و دیگران، ۲۰۱۴: ۱۴۹).

علاوه بر مسائل یاد شده، بایستی تأکید نمود که وجود منابع غیرسرمایه‌ای نظیر درآمد نفت، که بر استقلال هر چه بیشتر حکومت و هیئت حاکمه از طبقات جامعه می‌افزود، در نابرابری اجتماعی نقش بسزایی داشت. حتی محمدرضا شاه می‌کوشید اقشار و نیروهای جدیدی را که حاکم بالذات نبودند و حیطه اختیارات آنان نه بر اساس ریشه اجتماعی، بلکه در درجه اول براساس لطف و مرحمت و خواست قدرت مرکزی تعیین می‌شد، در دستگاه حکومتی وارد نماید. از این‌رو، بعد از اصلاحات ارضی، طبقه بورژوازی جایگزین مالکین بزرگ گردید؛ اما این بورژوازی نمی‌توانست مستقل از دولت عمل کند و به دولت وابسته بود. این در حالی است که وجود طبقه متوسط مستقل یکی از مؤلفه‌های مهم در جامعه مدنی است. در این دوره دیوان‌سالاری در مقابل زمین‌داری تقویت شد و کارمندان دولت جزء طبقه متوسط قرار گرفتند؛ بنابراین طبقه متوسط، موجودیت خود را از دولت می‌گرفت و در حقیقت نمی‌توانست کارآمد باشد. وقتی دولت استقلال کامل خود را از طبقات و نهادهای جامعه به‌دست می‌آورد، در صورت قانونمند نبودن، عملاً به‌عنوان تنها مرجع اعمال قدرت در جامعه نقش ایفا می‌کند و این امر بزرگترین مانع تشکیل جامعه مدنی و ارتباطات اجتماعی بود (احمدی، ۲۰۱۹: ۵).

دولت اقتدارگرا و باز تولید تضاد با ملت

پس از سقوط رضاشاه، ایرن به‌دوران تازه‌ای از سبک حکومت‌داری وارد گردید که به عصر «تحکیم استبداد» معروف شد. در این برهه زمانی، محمدرضا شاه در راستای اصلاح ساختار قدرت، درصد برآمد تا همچون پدر خود، همواره به حکومت اقتدارگرا ادامه داده و قدرت خود را بر سه رکن مهم دربار، ارتش و

بوروکراسی استوار سازد (آبراهامیان، ۲۰۰۵: ۵۳۵). از این‌رو، تمرکز قدرت و شخصی بودن سیاست حکومت پهلوی دوم، منجر به ایجاد نوعی فضای اختناق در جامعه گردید؛ چراکه ساخت قدرت به شکل عمودی و مطلق بود و در صدر هرم قدرت، شخص شاه قرار داشت. به‌علاوه این‌که، وزیر دربار عنصر دیگر ساخت قدرت بعد از شاه بود و کنترل پایه حکومت یعنی دیوان‌سالاری اعم از دستگاه‌های اداری و غیره از جانب او صورت می‌پذیرفت و نخست‌وزیر نیز به لحاظ سلسله مراتب قدرت و نفوذ، پس از وزیر دربار قرار می‌گرفت؛ تا جایی‌که ساختار متصلب قدرت، سبب تیره شدن و آمیختگی مرز میان حکومت و ملت گردید.

با این حال، اصلی‌ترین مشخصه روند دولت‌سازی در دوره پهلوی دوم، سیاسی و امنیتی شدن آن بود. این امر دو دلیل خاص داشت: اول، حکومت و نظام سیاسی از مشروعیت داخلی به‌شدت رنج می‌برد و احتیاج به پشتیبانی یک دولت حامی از بیرون داشت و دوم این‌که، موقعیت ژئوپلیتیک ایران بود که در فضای جنگ سرد خود را ناچار به اتحاد با دنیای غرب می‌دید. به‌علاوه این‌که، وابستگی فراوان دولت به رانت نفتی، جریان دولت‌سازی در ایران را با چالش‌های زیادی مواجهه نمود؛ چالش‌هایی نظیر یکپارچگی و انسجام ساختاری و نهادی دولت، امنیت، گسست از پایگاه‌های اجتماعی، استقلال ملی، تا جایی‌که دولت‌سازی به‌ابزاری جهت نیل به تحکیم بنیان‌های حکومت پهلوی تبدیل شد و به‌تدریج ظرفیت‌های نهادی حکومت تضعیف شد و بحران‌های فراوانی را رقم زد (همان: ۱۴۴).

در مجموع دو شاخص مؤثر منجر به ناکارآمدی دولت و ایجاد یک دولت درمانده در ایران عصر پهلوی دوم گردید؛ اول، ناتوانی حکومت پهلوی در زمینه دولت‌سازی متناسب با زیست بوم ایران و استانداردها و روندهای دمکراتیک موجود، همچنان‌که ذکر آن در بالا رفت و دوم، نحوه برخورد حاکمیت با مردم که عمدتاً بر مدار تحقیر و نادیده انگاشتن شئون ملت در برابر بیگانگان قرار گرفته بود که در چارچوب مواردی نظیر تصویب لایحه کاپیتالاسیون یا قضاوت کنسولی و حقوق برون مرزی به کشور دیگر در قلمرو حاکمیت ملی ایران که میزبان مصونیت سیاسی و قضایی نیروهای نظامی در خاک کشور بودند، چپاول منابع و منافع ملی کشور در زمینه بهره‌مندی از مواهب طبیعی نفت و تضاد دولت با ملت ایران برای نادیده انگاشتن استفاده از نخبگان بومی و در مقابل استخدام کارشناسانی از کشورهای پیشرفته به‌عنوان مستشار برای اجرای اصلاحات و نوگرایی، قابل تبیین و توجیه می‌باشد.

در خصوص کاپیتولاسیون بایستی تأکید نمود که بعد از جنگ جهانی دوم، در کنفرانس وین، طرحی ذیل عنوان «پیمان وین» به تصویب اعضا رسید و از تاریخ ۵ مارس ۱۹۶۵ در مورد ایران لازم الاجرا گردید. ماده ۳۷ پیمان وین چنین است: «دیپلمات‌های هر کشور در کشور دیگر از مصونیت برخوردارند، گاه این مصونیت، مصونیت قضایی است. دیپلمات دارنده این مصونیت در صورت ارتکاب جرم در کشور میهمان از تعقیب‌های قانونی و مجازات مبری است و رسیدگی به اتهام او به‌کشور متبوعش ارجاع داده می‌شود». بر همین اساس، با سقوط دکتر محمد مصدق، شاه کانون توجه خود را به‌سمت آمریکا معطوف نمود و مطیع اوامر آنها شد (حیدری، ۲۰۰۷: ۹).

نکته مهم آن است که اجرا نمودن مفاد لایحه مصونیت قضایی مستشاران خارجی، پیامدهای مختلفی را به بار آورد. حضور نظامیان آمریکایی در دستگاه‌های اداری ایران و بی‌توجهی به قید و بندها و عدم پایبندی آنها به فرهنگ، سنت‌ها، باورها و اهانت به مردم، نقض حاکمیت ملی، تحمیل خواسته‌ها و امیال بیگانگان بر مردم، هرج و مرج، تضييع و پایمال شدن حقوق ملت و منافع ملی کشور و نیز هدر دادن سرمایه‌ها و منابع داخلی و صرف هزینه فراوان، از جمله عوارض ناشی از حضور مستشاران نظامی در ایران بود. این مسئله تا آنجا اوج گرفت که امام خمینی (ره) در نطقی تاریخی در اعلامیه‌ای بر ضد لایحه کاپیتالاسیون واکنش نشان دادند.

به‌عنوان یک واقعیت انکارناپذیر، بایستی عنوان نمود که رابطه‌ی آمریکا با حکومت پهلوی محمدرضا شاه، رابطه‌ی غالب با مغلوب بوده است. شخص شاه و سردمداران حکومت پهلوی به‌شدت مرعوب قدرت آمریکایی‌ها شدند و به‌طور کامل کشور را در اختیار آنها قرار دادند (هایزر، ۲۰۱۰: ۱۷). به‌همین دلیل، مستشاران نظامی آمریکا با الحاق ایران به‌معاهده سنتو و همچنین انعقاد قرارداد دوجانبه‌ی ایران و آمریکا، بر دامنه حضور خود در ایران افزودند؛ تا جایی که در فاصله سال‌های ۱۳۴۴-۱۳۲۹ سه گروه از افراد نظامی آمریکا به آموزش کارمندان ارتش و ژاندارمری در ایران مبادرت ورزیدند. بر طبق آمار و ارقامی که در منابع مستند ذکر شده است، تعداد مستشاران در ایران به ۱۲۰۰ نفر رسید و در سال‌های بعد نیز این رقم افزایش یافت؛ یعنی چیزی در حدود ۵۰ هزار نفر (ازغندی، ۱۹۹۷: ۲۸۸-۲۸۹). بهانه‌ی افزایش بیش از حد تعداد مستشاران آمریکایی در ایران، ارائه‌ی آموزش‌های نظامی بود، اما در عمل، آنها سربازان مطبوعی بودند که در راستای منافع کشور خود و تسلط بر تمام اوضاع ایران قدم برداشتند (نیک‌بین، ۱۹۸۳: ۱۷۹).

نکته آخر این که، سیاست حکومت پهلوی دوم عمدتاً در راستای بهره‌برداری حداکثری از رانت نفتی در راستای منفعت شخصی و تأمین منافع بیگانگان قرار گرفته بود. در همین زمینه، از زمان شروع فعالیت کنسرسیوم در سال ۱۳۳۳ در ایران تا سال ۱۳۵۷، در مجموع ۱/۲۵ میلیارد بشکه نفت خام تولید شد و این میزان به بیش از ۶ میلیون بشکه در روز در سال ۱۳۵۳ رسیده بود؛ این امر در راستای افزایش سود شرکت‌ها و کارتل‌های نفتی و تأمین سوخت ارزان برای کشورهای صنعتی بوده و پیامدهایی از جمله مغایرت با اصل تولید را به‌دنبال داشت. همچنین، درآمدهای نفتی ایران تا قبل از سال ۱۳۵۲ همواره کمتر از ۵ میلیارد دلار در سال بوده است (ترکان، ۲۰۱۱: ۱۷۴-۱۷۲).

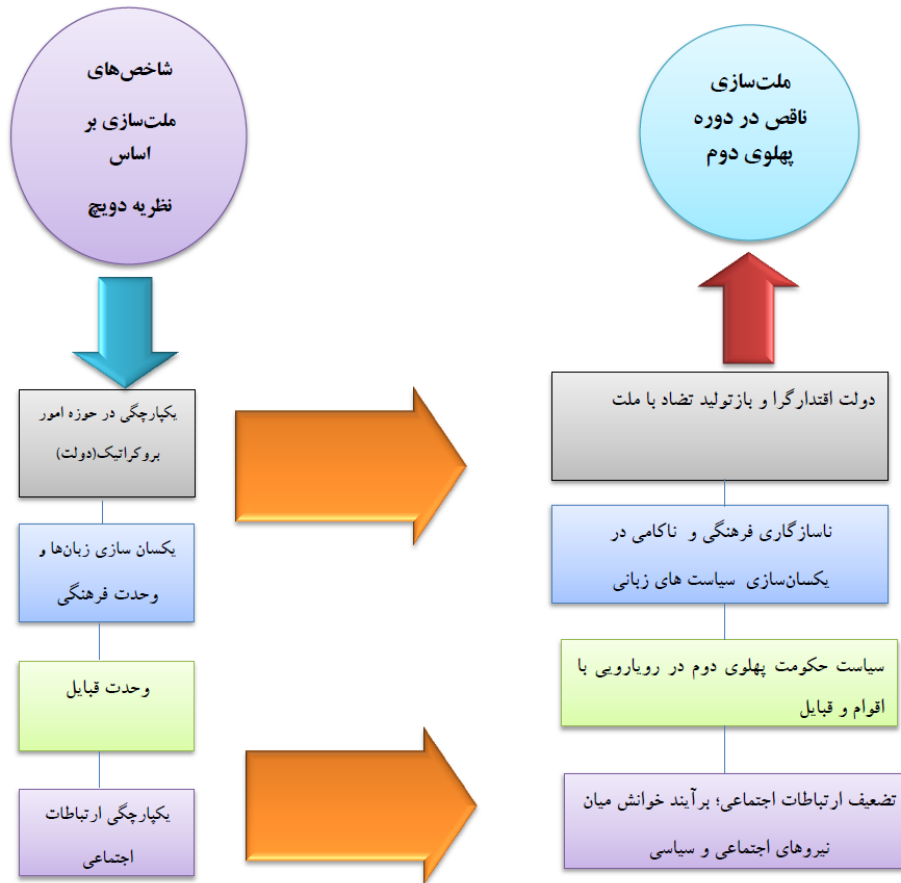
در سال ۱۳۵۳ به علت افزایش ناگهانی قیمت نفت و افزایش تولید نفت خام ایران درآمدهای ارزی کشور به‌بیش از ۲۳ میلیارد دلار و در سال ۱۳۵۷ به ۲۶ میلیارد دلار رسید که بالاترین درآمد ارزی از ابتدای تولید تا سال ۱۳۵۷ بود. مهم‌تر آن که، این گشایش اقتصادی به‌نفع درباریان، پیروان محمدرضا پهلوی و خانواده‌های سلطنتی بود و مردم روستایی و نقاط دوردست ایران، بهره‌ای از این روند افزایش قیمت نفت نداشتند (همان)؛ تا جایی که به نقل از منابع موثق خارجی، مبلغی نزدیک ۲ میلیارد دلار در

اواخر رژیم پهلوی از درآمدهای نفتی به حساب بانکی نزدیکان محمدرضا پهلوی در بانک‌های غربی انتقال یافت (برانینگنم، ۱۹۷۹: ۱).

سیاست حکومت پهلوی دوم در رویارویی با اقوام و قبایل

سقوط رضاشاه از قدرت، سبب گردید تا سطوحی از تضاد در ساختار اجتماعی کشور ایجاد گردد. برای مثال، قبایل، فرقه‌ها و رؤسای ایلات که از بعضاً در زندان و یا در تبعید بسر می‌بردند، مجدداً به میان طوایف بازگشتند و در راستای احیای اقتدار گذشته خود و نیز بازپس‌گیری املاک غصب شده دست وارد عمل شدند. در مقابل، محمدرضاشاه هر چند که در آغاز زمامداریش به دنبال ایجاد دموکراسی بود، اما در واقع به صورت نمایشی تلاش می‌کرد تا اقدامات مخاطره‌آمیز پدرش نسبت به اقوام مختلف در اذهان آنها را امحا نماید. او در این زمینه می‌گوید: «هرگز به تبعیضات نژادی و یا مذهبی و یا تفاوت بین رنگ پوست افراد اعتقاد نداشتیم». به علاوه این که، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و حوادث پس از آن، جهت‌گیری ساخت دولت را به سمت الگوی اقتدارگرایی سوق داد و شاه در صدر قدرت و همه امور قرار گرفت. این ساختار، از یک سو و نوسازی پرشتاب اقتصادی و اجتماعی از جانبی دیگر، ضربات مهمی به پایه‌های سیاسی و اقتصادی ایلات و عشایر وارد نمود (نادریپور، ۲۰۰۱: ۷).

از این‌رو، شاه تلاش نمود تا ضمن انکار تنوع قومی، تمام اقوامی که در ایران زندگی می‌کنند را بر اساس یک اصل مهم یعنی «همه جزیی از قوم بزرگ‌تر فارس هستند» را متحد سازد. به همین جهت او در این راستا فعالیت‌هایی را به انجام رساند از جمله این که: اداره امور مناطق غیرفارسی زبان را به افراد فارسی زبان محول کرد و عقب‌ماندگی کشور را متوجه ترک‌ها و عرب‌ها نمود؛ تا جایی که حتی از آنها به عنوان اقوامی غیرمتمدن یاد کرد، وجود عرب‌زبانان در جنوب کشور انکار شد، زبان کُردی تنها به عنوان یکی از لهجه‌های فارسی عنوان شد و اجازه چاپ و نشر نیافت. هر چند محمدرضا شاه به صورت تصنعی توانست نوعی از همبستگی کاذب را مهیا نماید، اما در عمل اقدامات او دو پیامد عمده به دنبال داشت: اول آن که، ایدئولوژی و رویکرد فارس‌گرایی وی ابزاری در راستای تحریکات تجزیه‌طلبانه داخلی و خارجی تبدیل شد و دوم آن که، نخبگان ایلی و قومی در واکنش به رویه تمرکزگرایانه و نیز ایل‌زدایی دولت مدرن به مقولات و علائق کهن مانند زبان و مذهب متوسل شدند تا مردم را علیه دولت مرکزی بسیج کنند و در این راستا از حمایت مادی و معنوی نیروهای خارجی نیز منتفع شدند (همان: ۸). در مجموع، بر اساس شاخص‌های چهارگانه نظریه ملت‌سازی کارل دویچ، می‌توان استنباط نمود که سیاست‌های ملت‌سازی در دوره پهلوی دوم با ناکامی و شکست در راستای تکوین ملت، در ایران آن برهه تاریخی، مواجهه گردید؛ مدل زیر، بهتر این روند را نمایش می‌دهد (مدل ۱).



مدل ۱. فرآیند شکل‌گیری ملت‌سازی ناقص در ایران دوران پهلوی دوم بر اساس شاخص‌های نظریه کارل دوپنج

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، مراحل چندگانه برای تکوین ملت از دیدگاه کارل دوپنج، با بررسی مصادیق و عناوین مختلف ذکر شده، کاملاً و به‌روشنی با واقعیات جامعه ایران دوره پهلوی دوم، در خصوص موانع شکل‌گیری ملت، تطابق یافته است. بر همین اساس بایستی اذعان نمود که، با اتمام دوره حکومت رضاشاه پهلوی و ناکامی اقدامات آمرانه وی در زمینه سیاست‌های ملت‌سازی، عصر زمامداری محمدرضا شاه، با تداوم همان رویکرد آغاز گردید. هر چند که در بادی امر، حکومت پهلوی دوم با اشغال متفقین و نیز چالش‌های داخلی دیگر از قبیل بحران مشروعیت و مقبولت مواجهه گردید اما با ایجاد یک ساختار اقتدارگرا به تدریج توانست بر مصائب داخلی به‌صورت مقطعی فائق آید. تصمیمات اتخاذ شده از سوی شاه، منشأ طبقاتی

نخبگان را به شدت دگرگون ساخت و روحیه تملق، چاپلوسی و سازگاری با ساختار اقتدارگرا در نخبگان ابزاری را تقویت نمود و تلاش کرد تا به حاشیه راندن آراء و تفکرات روشنفکران و نخبگان فکری و نیز تحدید و سلب اختیارات آنها در حوزه اصلاحات ساختاری، گردش نخبگان را مسدود نماید؛ چراکه نخبگان در همه ادوار تاریخی و نیز در همه جوامع نقش بسیار حساس و مهمی در توسعه ملی‌گرایی و تکوین ملت در یک جامعه بر عهده دارند و ملت‌سازی همواره نیازمند عزم و اراده جدی نخبگان و دولت است. اعمال و رفتار نخبگان نیز باید به نحوی باشد که همبستگی، اتحاد و انسجام را در میان مردم تقویت نماید؛ سلطه کامل محمد رضا پهلوی بر تمامی ارکان جامعه ایران با فرآیند گردش نخبگان تناقض داشت.

در زمینه رقابت، آزادی و پویایی نیروهای مختلف اجتماعی که همواره تجلی و نماد وجود عرصه عمومی و جامعه مدنی بوده و نیز برآیند باورها، آرمان‌ها و خواسته‌های مردمی هستند، شاهد نوعی تصادم ساختار اقتدارگرا با مجموعه گروه‌ها و احزاب هستیم و همین امر سبب گردید که در نهایت از کارویژه و رسالت اصلی و دموکراتیک خود یعنی تحقق خواسته ملت، یکسان‌سازی جامعه و تأثیرگذاری بر ساختار و روابط قدرت باز ماندند. در بُعد فرهنگ و زبان نیز بایستی تأکید نمود که ایدئولوژی پهلوی بر دو پایه تاریخ ایران باستان و ترویج زبان فارسی استوار بود و این امر در دولتی نیرومند محقق می‌گردید، اما نه ایدئولوژی به‌خودی خود هدف بود و نه تحقق آن، بلکه هدف اصلی تجدید ایران بر اساس تمدن مغرب زمین بود تا جایی که حتی زبان انگلیسی به‌عنوان یک زبان بیگانه تقویت و ترویج می‌شد.

به‌علاوه این‌که، ضعف در حوزه‌های بروکراتیک و دولت نیز یکی از دلایل اصلی دلسردی ملت از دولت بود، دولتی که ثروت و سیاست آن در راستای تأمین منفعت شخصی بود و عمدتاً به چپاول رانت نفتی، توسعه ارتش، ساواک و ژاندارمی می‌پرداخت و توجهی به خواست ملت نداشت. حتی سیاست انزوای وی در زمینه قومیت‌ها، بر شکاف و بدبینی هر چه بیشتر مردم به دولت افزود؛ چرا که سیاست تکثرگرایی قومیتی که با توجه به پیش‌زمینه‌های تاریخی و بومی جامعه چندقومی ایران، می‌توانست الگویی مفید برای حفظ انسجام و همبستگی ملی باشد، به‌کناری نهاده شد. در مجموع، وجود دولت قوی در عصر پهلوی دوم، شاخص‌های تکوین ملت در ایران را تضعیف نمود و ملت‌سازی در ایران با بن بست و چالشی اساسی مواجهه نمود؛ میراثی که با پیروزی انقلاب اسلامی به‌حکومت جمهوری اسلامی ایران انتقال یافت و فصل جدیدی از فرآیند ملت‌سازی را رقم زد.

References

- Abrahamian, Yarvand. (2005). *Iran between two revolutions*, Translation: Ahmad Golmohammadi and Mohammad ebrahim Fattahi, Tehran: Ney. (In Persian)
- Ahmadi Hajiklaei, Hamid (2010). *The flow of lft in Iran*, Tehran: Research Institute of Islamic Culture and Thought. (In Persian)

- Ahmadi, Ali (2019). "Obstacles to the growth of civil society in Iran", Publication of civil society organizations in Iran. (In Persian)
- Ahmadi, Hamid (2011). *Foundations of Iranian National Identity*, Tehran: Research Institute for Cultural and Social Studies. (In Persian)
- Akbari, Mohammad Ali, Bigdelou, Reza (2011). "Pahlavism: the official ideology of the government of Mohammad Reza Pahlavi in the decade 1961-1971". *Journal Document Treasure Quarterly*, Vol. 4, No. 84: 24. (In Persian)
- Alahmad, Jalal (2001). *Westernization*. Tehran: Ferdows. (In Persian)
- Almutawi, Ziauddin (1991). *Chapters on the history of political and social struggles in Iran*, Tehran: Chapakhsh. (In Persian)
- Almutawi, Ziauddin (1991). *Chapters on the history of political and social struggles in Iran*, Tehran: Chapakhsh. (In Persian)
- Anonymous (2015). "Political corruption of Ashraf Pahlavi", Islamic Revolution Documentation Center. (In Persian)
- Asef, Mohammad Hassan (2005). *Ideological foundations of government in the Pahlavi era*, Tehran: Islamic Revolution Documentation Center. (In Persian)
- Asef, Mohammad Hassan (2005). *Ideological foundations of government in the Pahlavi era*, Tehran: Islamic Revolution Documentation Center. (In Persian)
- Ashna, Hesamuddin (2008). "Scholarship of Fulbright leaders and ruling elites in the last decade of the Pahlavi era", *Journal Social Science Quarterly*. Vol. 15, No. 42- 43: 419. (In Persian)
- Azghandi, Alireza; Delavar, Abuzar (2010). "The role of the political culture of the ruling elites in the fall of Mohammad Reza Shah A case study of the Prime Minister Amir Abbas Hoveyda from February 1964 to August 1977". *Journal Quarterly Journal of Political and International Approaches*, Vol. 54, No. 32: 76. (In Persian)
- Azghandi, Seyed Alireza (1997). *Foreign relations between Iran and the government (1941-1978)*, Tehran: Qoms. (In Persian)
- Azghandi, Seyed Alireza (2000). *The inefficiency of Iran's political elites between the two revolutions*, Tehran: Qoms. (In Persian)
- Bigdelu, Reza (2019). "The Functioning of the Museum of Ancient Iran in the Thought of the Nation Government of the Pahlavi Period". *Journal Quarterly Journal of Historical Research*, Vol. 55, No. 2: 117. (In Persian)
- Braniginm, William (1979). "Pahlavi Fortune: A Staggering Sum", *Washington Post*.
- Conversi, Daniele (2012). "Conceptualizing nationalism". See discussions, stats, and author profiles for this publication. at: <https://www.researchgate.net/publication/237478113>.
- Cottam, Richard (1979). *Nationalism in Iran*, Pittsburgh: University of Pittsburgh press.
- Dehghanuniri, Loghman; Shojaei, Hora (2007). "Review of the celebrations of two thousand and five hundred years of imperialism in Iran", *Journal Research Journal of History*, Vol. 2, No. 6: 70. (In Persian)
- Dehmardeh, Mehdi; Nemat Limai, Amir (2016). "The position of language and the historical course of the evolution of foreign languages in Iran". *Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities*. Ninth period, Vol. 9, No. 1: 97. (In Persian)

- Deutsch, Carl. W (1997). *Nationalism and its variants*, translated by Mohammad Maghyasi, Tehran: Institute of National Studies.
- Deutsch, K. W (1969). *Nationalism and Its Alternatives*, New York: Random House.
- Dorandish, Homan (2008). "Mohammad Mossadeq; "A nationalist who was not liberal", *Shahrvand Mehr Monthly*, Vol. 68, No. 65: 1. (In Persian)
- Emami, Sayed Majid (2010). "A Passage on Government Interactions and Communications in Iran; Sociology of Political Propaganda in the Second Pahlavi Period", *Journal Culture and Communication Quarterly*, Vol. 1, NO. 2: 54. (In Persian)
- Farihi, Dawood; Zirkiyahidari, Ali (2017). "The concept of self in the nationalist intellectual tradition, (Case study: Kasravi and Shadman)", *Quarterly Journal of Politics Journal of the Faculty of Law and Political Science*, Vol. 47, No, 1: 137. (In Persian)
- Ghadimi Qidari, Abbas (2012). "Archaeological and nationalist historiography in Qajar Iran". *Quarterly Journal of Islamic Iranian History Studies*, Vol. 1, No, 1: 94. (In Persian)
- Hassanzadeh, Ismail (2002). "The Discourse of National Identity in Kasravi's Historiography", *National Studies Quarterly*. Vol. 4, No.14: 97.
- Heiser, Robert (2010). *Mission in Tehran Memoirs of General Heiser*, Translation: Ali Akbar Abdul Rashidi, Tehran: Information.
- Heydari, Asghar (2007). "The Fate of Capitulation in Iran", *Zamaneh Monthly*, Vol. 10, No. 56: 1. (In Persian)
- Hutchinson, John and Anthony Smith (2007). *nationalism*, Translation: Mustafa Younesi and Ali Morshedizad, Tehran: Strategic Studies Research Institute.
- Islami ndushan, Mohammad Ali (1998). "What Happened to Iran: Managing Iran with Non-Iranian Culture", *Monthly Information*, No. 15771: 1. (In Persian)
- Ismaili, Hamid Reza (2009). "Political culture of the government in the second Pahlavi period", *Journal of Historical Studies*, Vol. 4, No, 26: 65. (In Persian)
- Judy nemati, Akram (2011). "Jalal Alahmad and Westernization", *Journal Nedaye Sadeh*, Vol. 5, No. 14: 86. (In Persian)
- Karimi mullah, Ali; Qasemi, Abolfazl; Alizadeh, Zahra (2014). "Strong government and weak society the relationship between government and society in the era of Mohammad Reza Shah (1977-1953)", *Journal Islamic Revolution Approach*, Vol. 11, No. 26: 150. (In Persian)
- Karl W. Deutsch (1966). *Nationalism and Social Communication*, The M.I.T. Press Cambridge.
- Katozian, Homayoun (1989). *Iran's political economy: from constitutionalism to the end of the Pahlavi dynasty*, Tehran: Markaz. (In Persian)
- Katozian, Homayoun (2005). *Government and society in Iran*, Tehran: Markaz. (In Persian)
- Khorramshad, Mohammad Baqir; Alireza kalantri Mehrjerdi; Hossein Solati (2018). "The discourse of national identity of the current of nationalism before and after the Islamic Revolution with the application of the ideas of Ahmad Kasravi and Ezatullah Sahabi", *Journal of Contemporary Political Essays*, Vol. 4, NO. 1: 48. (In Persian)
- Kolsat, Pal (2017). "Nation-Building and Social Integration Theory", <https://folk.uio.no/palk/ch02.htm>.

- Maghsoudi, Mojtaba (2007). *Socio-political developments in Iran (1941-1898)*. Tehran: Rozaneh. (In Persian)
- Mahmoudi, Sayed Ali (2015). “Nationalism and Islam in the Conflict of Compatibility and Contradiction Analysis and Evaluation of the Relationship between Nationalism and Islam in Ali Shariati's Opinions”, *Iranian Journal of Sociology*, Vol. 16, No. 3: 177. (In Persian)
- Majd, Mohammad Qoli (2009). *The great plunder of the United States and the plunder of Iran's cultural heritage (1941-1925)*, Institute of Political Studies and Research. (In Persian)
- Manshadi, Morteza; Ismailzadegan, Behrooz (2019). “Ideological institutions and the continuation of the second Pahlavi government from 1941 to 11978”, *Government Research Quarterly, Journal of the Faculty of Law and Political Science*, Vol. 16, No. 2: 219. (In Persian)
- Miri, Seyed Javad (2017). “A look at Dr. Ali Shariati's account of Iranian identity”, *Monthly Journal of Social Philosophy Speeches*: 91. (In Persian)
- Mojtahedzadeh, Pirooz (2011). “The emergence of Iranian identity and the evolution of the concept of state in Iran”, *Journal of Human Geography Research*, Vol. 45, No. 2: 138. (In Persian)
- Mojtahed-Zadeh, Pirouz (2010). “Iran: the Empire of the Mind Facts about emergence and evolution of the concepts of state, territory, and boundary in ancient Iran”, *Journal International Geopolitics*. Vol. 5, No. 3: 26.
- Mousavi, Seyed Elila (2015). “A Look at Farah Diba's Political Action; Democracy serves tyranny”, *Institute for the Study of Contemporary Iranian History*. (In Persian)
- Mousavi, Seyed Mohammad (1397). “The secret of making science strong and staying strong”, *Institute for the Study of Contemporary Iranian History*. (In Persian)
- Naderpour, Babak (2001). “Subcultures, the modern Pahlavi state, and political development”, *Journal National Studies*, Vol. 3, No. 9: 15. (In Persian)
- Nazarpour, Mehdi; Nasiri, Mohammad (2003). *Political flow*. Qom Publications. (In Persian)
- Nikobin, Bijan (1982). *The past is the beacon of the future*, Tehran: ghoghonus. (In Persian)
- Rahnama, Ali (2020). *Behind the scenes of the coup, thugs, opportunists, soldiers, spies*, Translation: Fereydoun Rashidian, Tehran: Ney. (In Persian)
- Rimmer, Andrea. K (2005). “The concepts of state building, nation building and society building”, *Journal Institute for Strategy and Security Policy. Defence Academy, Vienna, Austria*, Vol. 4, No. 3: 20.
- Rostami, Massoud; Zibakalam, Sadegh (2018). “The Genealogy of the Ideology of Archaeological Nationalism and Otherism”. *Journal Political research of the Islamic world*, Vol. 8, No. 3: 151. (In Persian)
- Shafieifar, Mohammad; Elham; Ghasemi, Abbasi, Reza (2014). “New middle class and political instability in Iran 1357-1320”. *Journal of the Islamic Revolution*. Vol. 4, No. 13: 38. (In Persian)
- Shams, Ismail; Yazdani, Sohrab (2005). “Study of the concept of Iran and its role in the existence of the Iranian nation-state”. *Journal of Humanities Teacher*, Vol. 9, No. 1: 96. (In Persian)

- Shariati, Ali (1982). *Recognition of Iranian-Islamic identity*. Tehran: Elham. (In Persian)
- Sheikh Shoa'i, Mohammad Ali (2007). *Nationalism from the perspective of Islam*, Qom: Daftar Aql. (In Persian)
- Shoaian, Mustafa and Khosrow Shakeri (2009). *Hashnameh to the People's Fedayeen Guerrillas*, Tehran: Ney. (In Persian)
- Turkan, Akbar (2011). *The record of the Islamic Republic of Iran in the field of oil, gas and petrochemicals, in a review of the thirty-year record of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Tehran University Press. (In Persian)
- Wahabzadeh, Peyman (2010). "The Cuban experience did not reach Iran first hand", *Mehrnameh Magazine*, Vol. 1, No, 6: 5. (In Persian)
- Zariri, Reza (2005). "Modernism and Iranian Identity in the Pahlavi Era". *Journal Zamaneh*, Vol. 9, No. 40: 5. (In Persian)
- Zibakalam, Sadegh; Saboohi, Mehdi; Bahrami, Ali; Ranjbarkhan Hassan (2010). "The role of political elites in the political development of Iran (1978-1953)", *Journal Encyclopedia of Law and Politics*. Vol. 7, No. 16: 56. (In Persian)
- Zolfaghari, Abolfazl; Irani, Mohammad; Arish, Fardin (2018). "Sociological study of the components of national identity in the story of Jalal Al-Ahmad - school principal". *Journal of Political Studies*. Vol. 10, No. 40: 146. (In Persian)